



شازده داریم تاشازده

در گذشته ما محرومیت بسیار کشیدیم زندگی مردم توام با رنج و تعب و محرومیت بود مردم به کمبود و رنج عادت کرده بودند و مشکلات زندگی مطلب غیر عادی نبود و به تحمل مشکلات همه عادت داشتند اعیان تهران شب‌های جمعه پلو می‌خوردند و شبی که در خانه پلو می‌پختند هنگامه‌ای در آنجا برپا بود بهترین و لذیذترین غذا مرغ و جوجه بود که مصرف آن فقط برای مهمان‌ها بود عده‌ای در تهران ماهی یکبار و توده مردم عید نوروز پلو می‌خوردند . حالا اوضاع البته خیلی عوض شده در دهات یک پیله‌وریا روی دوش خود یا با یک‌الاغ قند و چائی و سوزن و سنجاق و قماش حمل میکرد و به چند ده سر میزد الان در همان ده کامیون میرود و برای شرکت تعاونی چائی و قند و قماش میبرد باز هم روز بعد کالای دیگر میبرد در دهیکه مردمش یک سیر قند و دو مثقال چائی را برای یکماه مصرف تهیه میدیدند و میفروختند امروز باز هم مردم از کمبود شکایت دارند هنگام طفولیت در دیلمان ما شهری داریم آباد بنام سیاهکل هفته دور روز بازار دارد در روزهای بازار دلالها و طوافها از اطراف می‌آمدند و تخم مرغ می‌خردند محصول تخم مرغ در این بازار به چندین هزار میرسید این تخم مرغ‌ها به بندر پهلوی میرفت و از آنجا به روسیه و باکو حمل میشد این ترتیب در تمام شهرهای گیلان از قبیل لنگرود و لاهیجان و خمام و بندر پهلوی ادامه داشت پدران ما و مردم گیلان دائما "بمرکز از نبودن مشتری برای برنج شکایت میکردند و در تلگرافخانه متحصن میشدند که چرا دولت روسیه از ما برنج نمی‌خرد حالا دیگر این مطالب را کسی باور نمیکند لاهیجان ماست معروف داشت که روزانه دهقانان هزارها کوزه ماست به بازار می‌آوردند حالا از تهران برای آنها ماست و تخم مرغ می‌برند آنوقت‌ها همان اشخاص که مرغ و ماست و برنج به بازار برای فروش می‌آوردند فقیر و بینوا و بی‌چیز بودند حالا همانها مصرف کننده شده اند اگر مرغ و تخم مرغ دارند خودشان می‌خورند و مصرف میکنند و چون کم دارند به بازار مراجعه و می‌خرند و آن چیزهایی که می‌خرند از قبیل مرغ و تخم مرغ و گوشت و کره و پنیر از اروپا می‌آید که آن زمان آنها صاحب آن چیزها نبودند موقعیکه تازه از پاریس آمده بودم همه از من می‌پرسیدند آیا فرنگی‌ها از این غذاها از این مرغ‌ها و

از این لہنیا تگیرشان میآید و غذای حسابی میخورند ؟

موقعیکہ مدرسہ دارالفنون میرفتم اغلب محصلین وضع لباس مرتب نداشتند و در کلاسهای آخردہ نفر محصل بیشتر وجود نداشت در صورتیکہ دارالفنون تنها دبیرستان تمام مملکت بود حالا در قلعہ محمد علیخان و الیگودرز و جوشقان دبیرستانهایی وجود دارد کہ ہمہ محصلین آنها از لباس بہ بالا هستند .

در مدرسہ بعضیها بعد از اسم میرزا داشتند مثلا " ابو القاسم میرزا ، اکبر میرزا ، محمد میرزا باصطلاح شازادہ بودند البتہ این شازادہہا چندین دستہ بودند بعضیها وابستہ بدربار بودند بعضیها ہم از طبقہ پائین تر در بین ما یکی بود کہ در شناسنامہ اش میرزا نبود اما چون مادرش در ہمین ارگ قسمت کاخداری بود بہ خودش شازادہ میگفت ماگاہی با شازادہ میگفتیم و گاہی نمیگفتیم چندان سر و وضع مرتبی نداشت تا کلاس دوم متوسطہ آمد و بالاتر نیامد استعداد زیادی نداشت و اوضاع مالی او با واجازہ ادامہ تحصیل نداد بخصوص از وقتی کہ اوضاع دربار احمد شاہ بہم ریخت ایشان ہم ترک تحصیل کردند و بی کار خود رفتند من گاہی این شازدہ قلابی را مہدیدم و برای اینکہ ناراحت نشود او را بنام شازدہ خطاب میکردم این را بگویم کہ شازادہ کہ در اصطلاح خارجی پرنس است اطلاق باین جور آدم نمیشود پرنسها اولاد بلافصل پادشاہ هستند کہ در ہر جای دنیا دارای اہمیت و احترام هستند در فرانسہ کنتها و دوکها هستند کہ خیلی مواظب زندگی خود هستند و زندگی با احترام دارند و از تربیت خانوادگی کافی برخوردارند و در انگلیس ہم وابستگان دربار سلطنت دارای القاب هستند از قبیل کنت و لرد و غیرہ و پرنس و پرنسس بہ پسر و دخترش اطلاق میشود بہ اصطلاح پرنس در واقع بمنزلہ ولیعهد است با ذکر این مقدمہ من دریکی از مسافرتہای خود در پاریس این شازدہ مددلی را دیدم کہ خیلی با خوش و بش جلو من آمد و یاد گذشتہ کردیم و از ہر دری سخن گفتیم ولی من تعجب میکردم کہ مددلی با کدام پول پاریس آمدہ این آدم زبان نمیداند خلاصہ آدرس را داد و اصرار کرد یکسری بایشان بزنم او را در کافہای مہمان کردم قہوہای با ہم نوشیدیم یک روز ہوس دیدار او کردم در اطراف انوالید کوچہ کمت مسافر خانہای باین اسم بود کہ یکنفر چینی زوار در رفتہای مدیر این مسافر خانہ بود با دیدن آن مسافر خانہ صد رحمت بہ مسافر خانہهای پامنا و ناصر خسرو و امیر کبیر فرستادم مسافر خانہایکہ توالتش در تہ حیاط بود خلاصہ خیلی فزونات بود بالاخرہ سراغ اتاق مددلی را گرفتم با غروری گفت پرنس را مہفر ما مید عرض کردم پرنس گفت ہلی پرنس ایرانی گفتم ہلی . گفت آقای پرنس خواب تشریف دارندہ گفتم برو بیدارش کن کارش دارم خیلی راہ آمدہ ام دیگر نمیتوانم دوبارہ بیایم . گفت خودتان بروید بیدارش کنید ماجرات نمیکنیم ہر چہ باشد پرنس است . من با تاقش ہدایت شدم با کمال تعجب مشاہدہ

کردم کارت ویزیت او پشت در اتاق بنام پرنس ... نصب شده در زدم و بیدارش کردم و احوالپرسی کردیم بعداً " خواست که از این مسافرخانه بیرون برویم و بعضی جاها را با او نشان بدهم چون زبان چند کلمه از همان کلاس اول و دوم دارالفنون بیادش بود و بس توی راه از ایشان پرسیدم پول از کجا آوردی معلوم شد منزل کلنگی خود را در عباس آباد که بدرد ساختن پاساژ میخورد فروخته هوس سفر پاریس و لندن را کرده بعد گفتم رفیق بازی در آورده‌ای؟ پرنس چیست که بخودت بسته‌ای پرنس که نمی‌رود توی مسافرخانه اینکار اسباب آبروریزی است گفت نه چه آبرو ریزی این مهمانخانه خیلی خوب جایی است قیمتش هم ارزان است من او را به هتل زرژ پنجم و هتل پرنس دوگال و سپس به کلاریج و به هتل پلازا بردم گفتم اقلاً " می‌خواستی بیانی توی این هتل‌ها آنوقت اسمت را بدروغ یا راست پرنس بگذاری بعلاوه پرنس تقریباً " یعنی فرزند شاه و ولیعهد در اینجا کسی که پرنس است باید خیلی شرایط داشته باشد تو خودت را مسخره کرده‌ای؟ گفتم من در انگلیس دو سه دختر آشنا دیدم که توی مدرسه با آنها پرنس می‌گفتند . آنها هم کار خوبی نمیکنند زیرا با آنها حقیقتاً " پرنس یا پرنسس گفتن صحیح نیست پدران آنها هم نباید قبول کنند که در مدارس خارج اینها را پرنس یا پرنسس بگویند خلاصه نتوانستم به مدلی حالی کنم که اسم پرنس را از روی کارت ویزیتش بردارد گفت اینجوری بهتر است . یکی از دوستانم حکایت میکرد که مردش پادشاهی که چند سال هم در دربار ایران خدمت میکرد بعدها بر اثر خیانت رانده شد و در آمریکا کثافت کاری زیاد کرد در انگلیس اسم خود را پرنس گذاشته بود کنسول ایران که این حرفه باز را میشناخت بوزارت خارجه انگلیس اعتراض کرد ایشان هم شناسنامه خود را که از خرم آباد لرستان صادر شده بود بردارند داد جلو اسم فامیل نوشته خان گودرزی که از خرم آباد لرستان صادر شده بود بردارند داد جلو اسم فامیل نوشته بود خان گودرزی چون کلمه خان در هند به شاهزاده‌ها خطاب میشود باین مناسبت خود را پرنس مینامد خلاصه از این آقایان خیلی هستند که پهلوی اسمشان میرزا دارد بمحض اینکه از ایران بیرون میروند پرنس و پرنسس میشوند اما توی مسافرخانه‌ها میروند در رستورانهای ارزان قیمت ایستاده غذا میخورند و بلیط قطار و اکونومی میگیرند و بعدها کثافت کاری دیگر میکنند . در اوائل حکومت مصدق بود روزنامه مرد امروز به مدیریت آقای دبیری که فعلاً " مقیم لندن است مطلبی از روزنامه‌های آمریکا گراور کرده بود که پالتوی پنجاه هزار دلاری پرنسس ایران را دزدیدند و با عکس و تفصیلات چاپ شده بود مدیر روزنامه از وزارت دربار پرسیده بود این پرنسس را نمیشناسم معلوم شد خانمی که حالا هم در قید حیات و در خارج زندگی میکند با آنکه هیچگونه نسبتی نه با شاهزادگان فاجار و نه با شاهزادگان دوره پهلوی ندارد لاف در غرب زده اسمش را پرنسس گذاشته شوهر این خانم که سال گذشته مرحوم شد بوسیله آقای

باقر پیر نیاز از من خواستند که از مدیر این روزنامه خواهش کنیم که در اطراف این موضوع سکوت اختیار کند من همین کار را کردم .

خلاصه باید فکری کرده که این آقایان و خانم ها در اروپا و آمریکا خود را پرنس و پرنسس نخوانند و بدانند حفظ احترام آنها در این قبیل کارهای خنک و بیمزه نیست من منکر نیستم که در خانواده قاجار کسانی هستند که دارای زندگی سالم و خوب و مرفه هستند ولی اینگونه اشخاص هیچوقت حاضر نیستند که در مسافرت بخارج خود را پرنس و پرنسس بدانند معذک با بلیط درجه یک مسافرت مینمایند و در هتل درجه یک میمانند و همه جا معرف تمدن ایران و نسبت به سیاست حکومت هم دارای علاقه کامل میباشند .

ترقی سطح زندگی و درآمد سرشار مردم راه مسافرت بخارج را تسهیل کرده فکر میکنم سالیانه هفتصد الی هشتصد هزار از طبقات مختلفه مردم بخارج میروند که کار عده ای از آنها خرید از مغازه های لندن و آلمان و جاهای دیگر و آوردن و فروختن بایران میباشد عده ای را میشناسم که درآمد خوبی از اینراه دارند و اغلب بوتیک دارها و بانوان دائما در مسافرت بخارج هستند . یک خانم بوتیک دار که از تسهیلات هواپیمائی ها هم برخوردار بود دو سه دفعه مچش گیر افتاد ولی بعنوان مختلفه اینکار را ادامه میدهد در نزدیکهای خانه ما دختر خانم سرو زبان داری بود که پدرش چند درشکه داشت و دماغش چاق بود این خانم اسمش کوکب خانم بود حالا اسمش را سوزت گذاشته آنوقتها چادر نماز سر میکرد حالا شلوار جین تنگ میپوشد و تاکنون ۵ شوهر کرده از شوهر پنجمی که مرحوم شده پول و پله خوبی گیرش آمده خیلی چاق است دو کفلش مثل قله دماوند برجستگی دارد و یک پیراهن کوتاه هم میپوشد و فضائی بین انتهای پیراهن و شلوارش باز میماند که آنرا نوعی ملاحظت میداند دو پستانش هم طوری برآمده است که گوئی دو هندوانه در سینه هایش جا گذاشته باشند بطوریکه بعضی تصور میکنند که این پستانها مصنوعی است ولی مطلعین میگویند این سینه ها کاملا " طبیعی و مواد خارجی در آن کار گذاشته نشده است چون قد این خانم در حدود ۱۶۰ سانتیمتر است ، این چاقی و برآمدگی اعضای بدن چندان دلچسب و مطلوب نیست ولی با آنکه سنی از ایشان میگردد طنازی زیاد دارد سوزت خانم هیچوقت با من سر مهربانی نداشت ما فقط زیر چشم گاهی باو خیره نگاه میکردیم و بس ، دفعه پیش در فرودگاه لندن ایشان را دیدم که مانند آشنایان دیرین و با سابقه سمت من دوید . به چه چه خوب شما را اینجا میبینم بنده هم حیرت زده اظهار خوشوقتی کردم نمیدانستم حالا اسمش سوزت است بهمان اسم سابق صدایش کردم خوشبختانه اشتباه بنده را تصحیح فرمود معلوم شد این خانم چند جامه دان زیادی دارند و چون متصدی هواپیمارادر فرودگاه با من آشنا دید التماس دعا داشت و یک جامه دان را بار بنده کرد خوشبختانه یا بدبختانه

در هواپیما که مستقیماً " عازم تهران بود من در کلاس دیگر بودم و با ایشان تماس نداشتیم به گمرک که رسیدم جامه‌دان بخودش دادم زیرا گویا کسانی او را مراقبت میکردند من هم که برای خرید نرفته بودم از گمرک با آسانی گذشتم نفهمیدم سوزت چطور شد از این قبیل بانوان فراوانند که دائماً " در مسافرت هستند و درآمد کافی دارند سیری هم میکنند و از مظاهر تمدن بهره کافی میبرند چند صباحیکه در آنجا هستند از حیث خوار و بار و سایر چیزها گرفتار کمبود نیستند کبریت را از بازار سیاه نمیخرند . در اینجا اگر یک کاغذ بخوایم پست‌کنم جانم بلب میرسد چند تا باجه پستی فکسنی هست که در هر کدام فقط یک فروشنده تمبر دارد مردم برای خرید تمبر صف بسته‌اند ولی در انگلیس لازم نیست برای خرید تمبر به پستخانه بروید در جاهائی برای هر تمبر پول داخل صندوق میکنند تمبر بیرون میآید یک پستخانه در حوزه ما یعنی خیابان ایرانشهر هست که یک نفر تمبر فروش دارد این پستخانه باید یک ناحیه ۵۰۰ هزار نفری را جواب گوید اگر سه نفر فروشنده تمبر بگذارند مردم را راحت میکنند ولی اینکار را عمداً " نمی‌کنند که مردم را آزار کنند و زجر دهند بعضی باجه‌ها هم وقتی سراغ تمبر فروشی منحصر بفرد میروید رفته است دست بآب برساند من سه دفعه در سه روز برای خرید تمبر به پستخانه خیابان ایرانشهر رفتم چون سر تمبر فروشی که یک نفر بیشتر نیست شلوغ بود مایوسانه برگشتم بالاخره تمبر یکریالی را از بازار سیاه دو ریال خریدم این است یک دلیل از صد دلیل کسانی که برای خرید دستمال ، کراوات ، عطر ، و بسکی و پارچه بخارج میروند میگردند تماشا میکنند خرید میکنند پول در میآورند چند صباحی هم از گرفتاریهای اعصاب و ناراحتی‌هایی که بر اثر ندانم کاریهای بعضی از ما مورین وظیفه ناشناس وجود میآید راحت‌اند ولی اینهمه آدم هر سال بخارج نمیرفت بطوریکه در همین مسابقه فوتبال در استرالیا ۱۳ هزار نفر تماشاچی ایرانی در میدان فوتبال بود ۳ سال پیش در آنجا عده ایرانی از ده نفر تجاوز نمیکرد سال گذشته چهل هزار خانه در انگلیس را ایرانیها خریده‌اند و جاهای دیگر همینطور البته این مطلب بستگی بخوبی اوضاع مالی مردم دارد بهبود وضع اقتصادی و ثبات مملکت و امنیت ما را کسی منکر نیست آنها که منکرند مفرض‌اند و بعضی ها هم مقصود آنهاست سبب شده‌اند که تمبر پست بازار سیاه پیدا کند البته بعرضه و نالایقی و مقصود و آنها مردم را بدامن خارجیا و کشورهای خارج میرانند .